



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



عمران
علیه السلام

www. **Ghaemiyeh** .com
www. **Ghaemiyeh** .org
www. **Ghaemiyeh** .net
www. **Ghaemiyeh** .ir

کیفیت پیدایش
و نشو و نما
شیعه

محمد حسین طباطبائی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

کیفیت پیدایش و نشو و نماي شیعه

نویسنده:

محمد حسین طباطبایی

ناشر چاپی:

بنیاد معارف اسلامی

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۶	کیفیت پیدایش و نشو و نماى شیعه
۶	مشخصات کتاب
۶	آغاز پیدایش شیعه و کیفیت آن
۸	سبب جدا شدن اقلیت شیعه از اکثریت سنی و بروز اختلاف
۹	دو مسأله جانشینی و مرجعیت علمی
۱۱	روش سیاسی خلافت انتخابی و مغایرت آن با نظر شیعه
۱۵	انتهای خلافت به امیرالمؤمنین علی و روش آن حضرت
۱۸	بهره ای که شیعه از خلافت پنج ساله علی برداشت
۲۰	انتقال خلافت به معاویه و تبدیل آن به سلطنت موروثی
۲۲	سخت ترین روزگار برای شیعه
۲۴	استقرار سلطنت بنی امیه
۲۷	شیعه در قرن دوم هجری
۲۹	شیعه در قرن سوم هجری
۳۰	شیعه در قرن چهارم هجری
۳۱	شیعه در قرن نهم هجری
۳۲	شیعه در قرن دهم تا یازدهم هجری
۳۳	شیعه در قرن دوازده تا چهاردهم هجری
۳۳	پاورقی
۴۷	درباره مرکز

عنوان: کیفیت پیدایش و نشو و نماي شیعه

پدیدآورندگان: طباطبایی، محمد حسین، 1281-1360 (پدیدآور)

نویر گرفته از کتاب شیعه در اسلام بقلم استاد سید محمد حسین طباطبائی می باشد منشأ مقاله: معارف اسلامی _ شماره 1، شهریور 45

آغاز پیدایش شیعه و کیفیت آن

آغاز پیدایش «شیعه» را که برای اولین بار به شیعه علی علیه السلام (اولین پیشوا از پیشوایان اهل بیت علیهم السلام) معروف شدند، همان زمان حیات پیغمبر اکرم باید دانست و جریان ظهور و پیشرفت دعوت اسلامی در 23 سال زمان بعثت، موجبات زیادی در برداشت که طبعاً پیدایش چنین جمعیتی را در میان یاران پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم ایجاب می کرد [1]. الف: پیغمبر اکرم در اولین روزهای بعثت که به نص قرآن مأموریت یافت که خویشان نزدیکتر خود را به دین خود دعوت کند [2] صریحاً به ایشان فرمود که هر يك از شما به اجابت دعوت من سبقت گیرد، وزیر و جانشین و وصی من است. علی علیه السلام پیش از همه مبادرت نموده اسلام را پذیرفت و پیغمبر اکرم ایمان او را پذیرفت و وعده های خود را [3] تقبل نمود و عادتاً محال است که رهبر نهضتی در اولین روز نهضت و قیام خود یکی از یاران نهضت را به سمت وزیری و جانشینی به بیگانگان معرفی کند، ولی به یاران و دوستان سر تا پا فداکار خود شناساند یا تنها او را با امتیاز وزیری و جانشینی بشناسد و بشناساند ولی در تمام دوره زندگی و دعوت خود، او را از وظایف وزیری معزول و احترام مقام جانشینی او را نادیده گرفته و هیچگونه فرقی میان او و دیگران نگذارد. ب: پیغمبر اکرم

صلي الله عليه و آله و سلم به موجب چندین روایت مستفیض و متواتر_ که سنی و شیعه روایت کرده اند_ تصریح فرموده که علی [4] علیه السلام در قول و فعل خود از خطا و معصیت مصون است، هر سخنی که گوید و هر کاری که کند با دعوت دینی مطابقت کامل دارد و داناترین [5] مردم است به معارف و شرایع اسلام. ج: علی علیه السلام خدمات گرانبهائی انجام داده و فداکاریهای شگفت انگیزی کرده بود، مانند خوابیدن در بستر پیغمبر اکرم در شب هجرت [6] و فتوحاتی که در جنگهای بدر و احد و خندق و خیبر به دست وی صورت گرفته بود که اگر پای وی در یکی از این وقایع در میان نبود، اسلام و اسلامیان به دست دشمنان حق، ریشه کن شده بودند [7].

د: جریان «غدیر خم» که پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم در آنجا علی علیه السلام را به ولایت عامه مردم نصب و معرفی کرده و او را مانند خود متولی قرار داده بود [8]. بدیهی است این چنین امتیازات و فضائل اختصاصی دیگر که مورد اتفاق همگان بود [9] و علاقه مفرطی که پیغمبر اکرم به علی علیه السلام داشت [10]، طبعاً عده ای از یاران پیغمبر اکرم را که شیفتگان فضیلت و حقیقت بودند بر این وا می داشت که علی علیه السلام را دوست داشته به دورش گرد آیند و از وی پیروی کنند، چنانکه عده ای را بر حسد و کینه آن حضرت وا می داشت. گذشته از همه اینها نام «شیعه علی» و «شیعه اهل بیت» در سخنان پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم

بسیار دیده می شود [11].

سبب جدا شدن اقلیت شیعه از اکثریت سنی و بروز اختلاف

هواخواهان و پیروان علی علیه السلام نظر به مقام و منزلتی که آن حضرت پیش پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم و صحابه و مسلمانان داشت مسلم می داشتند که خلافت و مرجعیت پس از رحلت پیغمبر اکرم از آن علی علیه السلام می باشد و ظواهر اوضاع و احوال نیز جزء حوادثی که در روزهای بیماری پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم به ظهور پیوست [12] نظر آنان را تأیید می کرد. ولی بر خلاف انتظار آنان درست در حالی که پیغمبر اکرم رحلت فرمود و هنوز جسد مطهرش دفن نشده بود و اهل بیت و عده ای از صحابه سرگرم لوازم سوگواری و تجهیزاتی بودند که خبر یافتند عده ای دیگر که بعداً اکثریت را بردند با کمال عجله و بی آنکه با اهل بیت و خویشاوندان پیغمبر اکرم و هواداران مشورت کنند و حتی کمترین اطلاعی بدهند، از پیش خود در قیافه خیرخواهی، برای مسلمانان خلیفه معین نموده اند و علی و یارانش را در برابر کاری انجام یافته قرار داده اند [13] علی علیه السلام و هواداران او مانند عباس و زبیر و سلمان و ابوذر و مقداد و عمار پس از فراغ از دفن پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم و اطلاع از جریان امر در مقام انتقاد بر آمده به خلافت انتخابی و کارگردانان آن اعتراض نموده اجتماعاتی نیز کرده اند ولی پاسخ شنیدند که صلاح مسلمانان در همین بود [14]. این انتقاد و اعتراف بود که اقلیتی را از اکثریت جدا کرد و پیروان علی علیه السلام را به همین نام «شیعه علی» به

جامعه شناسانید و دستگاه خلافت نیز به مقتضای سیاست وقت، مراقب بود که اقلیت نامبرده به این نام معروف نشوند و جامعه به دو دسته اقلیت و اکثریت منقسم نگردد بلکه خلافت را اجماعی می شمردند و معترض را متخلف از بیعت و متخلف از جماعت مسلمانان می نامیدند و گاهی با تعبیرات زشت دیگر یاد می کردند [15]. البته شیعه همان روزهای نخستین، محکوم سیاست وقت شده نتوانست با مجرد اعتراض، کاری از پیش ببرد و علی علیه السلام نیز به منظور رعایت مصلحت اسلام و مسلمین و نداشتن نیروی کافی دست به یک قیام خونین نزد، ولی جمعیت معترضین از جهت عقیده تسلیم اکثریت نشدند و جانشینی پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم و مرجعیت علمی را حق طلق علی علیه السلام می دانستند [16] و مراجعه علمی و معنوی را تنها به آن حضرت روا می دیدند و به سوی او دعوت می کردند [17].

دو مسأله جانشینی و مرجعیت علمی

«شیعه» طبق آنچه از تعالیم اسلامی به دست آورده بود معتقد بود که آنچه برای جامعه در درجه اول اهمیت است، روشن شدن تعالیم اسلام و فرهنگ دینی است [18] و در درجه تالی آن، جریان کامل آنها در میان جامعه می باشد. و به عبارت دیگر اولاً: افراد جامعه به جهان و انسان با چشم واقع بینی نگاه کرده، وظایف انسانی خود را (به طوری که صلاح واقعی است) بدانند و بجا آورند اگر چه مخالف دلخواهشان باشد. ثانیاً: یک حکومت دینی نظم واقعی اسلامی را در جامعه حفظ و اجرا نماید و به طوری که مردم کسی را جز خدا نپرستند و از آزادی کامل و عدالت

فردی و اجتماعی برخوردار شوند، و این دو مقصود به دست کسی باید انجام یابد که عصمت و مصونیت خدایی داشته باشد و گرنه ممکن است کسانی مصدر حکم یا مرجع علم قرار گیرند که در زمینه وظایف محوله خود، از انحراف فکر یا خیانت سالم نباشد و تدریجا ولایت عادلانه آزادی بخش اسلامی به سلطنت استبدادی و ملک کسریایی و قیصری تبدیل شود و معارف پاک دینی مانند معارف ادیان دیگر دستخوش تحریف و تغییر دانشمندان بلهوس و خودخواه گردد و تنها کسی که به تصدیق پیغمبر اکرم در اعمال و اقوال خود مصیب و روش او با کتاب خدا و سنت پیغمبر مطابقت کامل داشت همان علی علیه السلام بود [19]. و اگر چنانچه اکثریت می گفتند قریش با خلافت حقه علی مخالف بودند، لازم بود مخالفین را بحق وادارند و سرکشان را به جای خود بنشانند چنانکه با جماعتی که در دادن زکات امتناع داشتند، جنگیدند و از گرفتن زکات صرفنظر نکردند نه اینکه از ترس مخالفت قریش، حق را بکشند. آری آنچه شیعه را از موافقت با خلافت انتخابی باز داشت، ترس از دنباله ناگوار آن یعنی فساد روش حکومت اسلامی و انهدام اساس تعلیمات عالیه دین بود، اتفاقاً جریان بعدی حوادث نیز این عقیده (یا پیش بینی) را روز به روز روشنتر می ساخت و در نتیجه شیعه نیز در عقیده خود استوارتر می گشت و با اینکه در ظاهر با نفرات ابتدائی انگشت شمار خود به هضم اکثریت رفته بود و در باطن به اخذ تعالیم اسلامی از اهل بیت و دعوت به طریقه خود، اصرار می ورزیدند در عین حال برای

پیشرفت و حفظ قدرت اسلام، مخالفت علنی نمی کردند و حتی افراد شیعه، دوش به دوش اکثریت به جهاد می رفتند و در امور عامه دخالت می کردند و شخص علی علیه السلام در موارد ضروری، اکثریت را به نفع اسلام راهنمایی می نمود [20].

روش سیاسی خلافت انتخابی و مغایرت آن با نظر شیعه

«شیعه» معتقد بود که شریعت آسمانی اسلام که مواد آن در کتاب خدا و سنت پیغمبر اکرم روشن شده تا روز قیامت به اعتبار خود باقی و هرگز قابل تغییر نیست [21] و حکومت اسلامی با هیچ عذری نمی تواند از اجرای کامل آن سرپیچی نماید، تنها وظیفه حکومت اسلامی این است که با شورا در شعاع شریعت به سبب مصلحت وقت، تصمیماتی بگیرد ولی در این جریان، به علت بیعت سیاست آمیز شیعه و همچنین از جریان حدیث دوات و قرطاس که در آخرین روزهای بیماری پیغمبر اکرم اتفاق افتاد، پیدا بود که گردانندگان و طرفداران خلافت انتخابی معتقدند که کتاب خدا مانند یک قانون اساسی محفوظ بماند ولی سنت و بیانات پیغمبر اکرم را در اعتبار خود ثابت نمی دانند بلکه معتقدند که حکومت اسلامی می تواند به سبب اقتضای مصلحت، از اجرای آنها صرف نظر نماید. و این نظر با روایتهای بسیاری که بعداً در حق صحابه نقل شد (صحابه مجتهدند و در اجتهاد و مصلحت بینی خود اگر اصابت کنند مأجور و اگر خطا کنند معذور می باشند) تأیید گردید و نمونه بارز آن وقتی اتفاق افتاد که خالد بن ولید یکی از سرداران خلیفه، شبانه در منزل یکی از معاریف مسلمانان «مالک بن نویره» مهمان شد و مالک را غافلگیر نموده، کشت و سرش را در اجاق گذاشت و سوزانید و همان شب

با زن مالك همبستر شد! و به دنبال اين جنايتهاي شرم آورد، خليفه به عنوان اينكه حكومت وي به چنين سرداري نياز مند است، مقررات شريعت را در حق خالد اجرا نكرد [22]!! و همچنين خمس را از اهل بيت و خویشان پيغمبر اكرم بريندند [23] و نوشتن احاديث پيغمبر اكرم به كلي قدغن شد و اگر در جاي حديث مكتوب كشف يا از كسي گرفته مي شد آن را ضبط کرده مي سوزانيدند [24] و اين قدغن در تمام زمان خلفاي راشدين تا زمان خلافت عمر بن عبد العزيز خليفه اموي (99_102) استمرار داشت [25] و در زمان خلافت خليفه دوم (13_25 ق) اين سياست روشنتر شد و در مقام خلافت، عده اي از مواد شريعت را مانند حج تمتع و نكاح متعه و گفتن «حي علي خير العمل» در اذان نماز ممنوع ساخت [26] و نفوذ سه اطلاق را دابر کرد و نظاير آنها [27]. در خلافت وي بود كه بيت المال در ميان مردم با تفاوت تقسيم شد [28] كه بعدا در ميان مسلمانان اختلاف طبقاتي عجيبي و صحنه هاي خونين دهشتناكي به وجود آورد و در زمان وي معاويه در شام با رسومات سلطنتي كسري و قيصر حكومت مي کرد و خليفه او را كسراي عرب مي ناميد و متعرض حالش نمي شد. خليفه دوم به سال 23 هجري قمری به دست غلامی ایرانی كشته شد و طبق رأي اكثريت شوراي شش نفری كه به دستور خليفه منعقد شد، خليفه سوم زمام امور را به دست گرفت. وي در عهد خلافت خود خویشاوندان اموي خود را بر مردم مسلط ساخته در حجاز و عراق و مصر و ساير بلاد

اسلامی زمام امور را به دست ایشان سپرد [29] ایشان بنای بی بند و باری گذاشته آشکارا به ستم و بیداد و فسق و فجور و نقص قوانین جاریه اسلامی پرداختند، سیل شکایتهای از هر سوی به دار الخلافه سرازیر شد، ولی خلیفه که تحت تأثیر کنیزان اموی خود و خاصه مروان بن حکم [30] قرار داشت، به شکایتهای مردم ترتیب اثر نمی داد بلکه گاهی هم دستور تشدید و تعقیب شاکیان را صادر می کرد [31] و بالاخره به سال 35 هجری، مردم بر وی شوریدند و پس از چند روز محاصره و زد و خورد، وی را کشتند. خلیفه سوم در عهد خلافت خود حکومت شام را که در رأس آن از خویشاوندهای اموی او معاویه قرار داشت، بیش از پیش تقویت می کرد و در حقیقت سنگینی خلافت، در شام متمرکز بود و تشکیلات مدینه که دار الخلافه بود جز صورتی در بر نداشت [32] خلافت خلیفه اول با انتخاب اکثریت صحابه و خلیفه دوم با وصیت خلیفه اول و خلیفه سوم با شورای شش نفری که اعضا و آیین نامه آن را خلیفه دوم تعیین و تنظیم کرده بود، مستقر شد. و روی هم رفته سیاست سه خلیفه که 25 سال خلافت کردند در اداره امور این بود که قوانین اسلامی بر طبق اجتهاد و مصلحت وقت که مقام خلافت تشخیص دهد، در جامعه اجرا شود و در معارف اسلامی این بود که تنها قرآن بی اینکه تفسیر شود یا مورد کنجکاوی قرار گیرد خوانده شود و بیانات پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم (حدیث) بی اینکه روی کاغذ بیاید روایت شود و از

حدود زبان و گوش تجاوز نکند. کتابت، به قرآن کریم انحصار داشت و در حدیث ممنوع بود [33] پس از جنگ یمامه که در سال دوازده هجری قمری خاتمه یافت و گروهی از صحابه که قاری قرآن بودند در آن جنگ کشته شدند، عمر بن الخطاب به خلیفه اول پیشنهاد می کند که آیات قرآن در یک مصحف جمع آوری شود، وی در پیشنهاد خود می گوید اگر جنگی رخ دهد و بقیه حاملان قرآن کشته شوند، قرآن از میان ما خواهد رفت، بنابراین، لازمست آیات قرآنی را در یک مصحف جمع آوری کرده به قید کتابت در بیاوریم [34]، این تصمیم را درباره قرآن کریم گرفتند با اینکه حدیث پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم که تالی قرآن بود نیز با همان خطر تهدید می شد و از مفاسد نقل به معنا و زیاده و نقیصه و جعل و فراموشی در امان نبود ولی توجهی به نگهداری حدیث نمی شد بلکه کتابت آن ممنوع و هر چه به دست می افتاد سوزانیده می شد تا در اندک زمانی کار به جایی کشید که در ضروریات اسلام مانند نماز، روایات متضاد به وجود آمد و در سایر رشته های علوم در این مدت قدمی بر داشته نشد و آن همه تقدیس و تمجید که در قرآن و بیانات پیغمبر اکرم نسبت به علم و تأکید و ترغیب در توسعه علوم وارد شده بی اثر ماند و اکثریت مردم سرگرم فتوحات پی در پی اسلام و دلخوش به غنایم فزون از حد که از هر سو به جزیره العرب سرازیر می شد، بودند و دیگر عنایتی به علوم خاندان

رسالت که سر سلسله شان علي عليه السلام بود و پیغمبر اکرم صلي الله عليه و آله و سلم او را آشنا ترین مردم به معارف اسلام و مقاصد قرآن معرفي کرده بود نشد، حتي در قضيه جمع قرآن (با اینکه مي دانستند پس از رحلت پیغمبر اکرم صلي الله عليه و آله و سلم مدتي در کنج خانه نشستند و مصحف را جمع آوري نموده است) وي را مداخله ندادند حتي نام او را نيز به زبان نیاوردند [35]. اينها و نظاير اينها اموري بود که پیروان علي عليه السلام را در عقیده خود راسختر و نسبت به جريان امور، هشيارتر مي ساخت و روز به روز بر فعاليت خود مي افزودند. علي نيز که دستش از تربيت عمومي مردم کوتاه بود به تربيت خصوصي افراد مي پرداخت. در اين 25 سال، سه تن از چهار نفر ياران علي عليه السلام که در همه احوال در پیروي او ثابت قدم بودند (سلمان فارسي و ابوذر غفاري و مقداد) در گذشتند ولي جمعي از صحابه و گروه انبوهي از تابعين در حجاز و يمن و عراق و غير آنها در سلك پیروان علي درآمدند و در نتيجه پس از کشته شدن خليفه سوم، از هر سوي به آن حضرت روي نموده و به هر نحو بود با وي بيعت کردند و وي را براي خلافت برگزیدند.

انتهاي خلافت به اميرالمؤمنين علي و روش آن حضرت

خلافت علي عليه السلام در اواخر سال 35 هجري قمری شروع شد و تقريباً چهار سال و پنج ماه ادامه يافت. علي عليه السلام در خلافت، رويه پیغمبر اکرم صلي الله عليه و آله و سلم را معمول مي داشت [36] و غالب تغييراتي را که در

زمان خلافت پیشینیان پیدا شده بود به حالت اولی برگردانید و عمال نالایق را که زمام امور را در دست داشتند از کار بر کنار کرد [37] و در حقیقت يك نهضت انقلابی بود و گرفتاریهای بسیاری در بر داشت. علی علیه السلام نخستین روز خلافت در سخنرانی که برای مردم نمود چنین گفت: «آگاه باشید! گرفتاری که شما مردم هنگام بعثت پیغمبر خدا داشتید امروز دوباره به سوی شما برگشته و دامنگیرتان شده است. باید درست زیر و روی شوید و صاحبان فضیلت که عقب افتاده اند پیش افتند و آنان که به ناروا پیشی می گرفتند، عقب افتند (حق است و باطل و هر کدام اهلی دارد باید از حق پیروی کرد) اگر باطل بسیار است چیز تازه ای نیست و اگر حق کم است گاهی کم نیز پیش می افتند و امید پیشرفت نیز هست. البته کم اتفاق می افتد که چیزی که پشت به انسان کند دوباره برگشته و روی نماید» [38]. علی علیه السلام به حکومت انقلابی خود ادامه داد و چنانکه لازمه طبیعت هر نهضت انقلابی است، عناصر مخالف که منافعشان به خطر می افتد از هر گوشه و کنار سر به مخالفت برافراشتند و به نام خونخواهی خلیفه سوم، جنگهای داخلی خونینی بر پا کردند که تقریباً در تمام مدت خلافت علی علیه السلام ادامه داشت به نظر شیعه، مسبب این جنگهای داخلی جز منافع شخصی منظوری نداشتند و خونخواهی خلیفه سوم، دستاویز عوام فریبانه ای بیش نبود و حتی سوء تفاهم نیز در کار نبود [39]. سبب جنگ اول که «جنگ جمل» نامیده می شود، غائله اختلاف طبقاتی بود که از زمان خلیفه دوم در تقسیم مختلف بیت

المال پیدا شده بود، علي عليه السلام پس از آنکه به خلافت شناخته شد، مالي در میان مردم بالسویه قسمت فرمود [40] چنانکه سیرت پیغمبر اکرم نیز همانگونه بود و این روش زبیر و طلحه را سخت بر آشفت و بنای تمرد گذاشتند و به نام زیارت کعبه، از مدینه به مکه رفتند و ام المؤمنین عایشه را که در مکه بود و با علي عليه السلام میانه خوبی نداشت با خود همراه ساخته به نام خونخواهی خلیفه سوم! نهضت و جنگ خونین جمل را بر پا کردند [41]. با اینکه همین طلحه و زبیر هنگام محاصره و قتل خلیفه سوم در مدینه بودند از وی دفاع نکردند [42] و پس از کشته شدن وی اولین کسی بودند که از طرف خود و مهاجرین با علي بیعت کردند [43] و همچنین ام المؤمنین عایشه خود از کسانی بود که مردم را به قتل خلیفه سوم تحریص می کرد [44] و برای اولی بار که قتل خلیفه سوم را شنید به وی دشنام داد و اظهار مسرت نمود. اساساً مسبب اصلی قتل خلیفه، صحابه بودند که از مدینه به اطراف نامه ها نوشته مردم را بر خلیفه می شورانیدند. سبب جنگ دوم که جنگ صفین نامیده می شود و یک سال و نیم طول کشید، طمعی بود که معاویه در خلافت داشت و به عنوان خونخواهی خلیفه سوم این جنگ را بر پا کرد و بیشتر از صد هزار خون ناحق ریخت و البته معاویه در این جنگ حمله می کرد نه دفاع، زیرا خونخواهی هرگز به شکل دفاع صورت نمی گیرد. عنوان این جنگ «خونخواهی خلیفه سوم» بود با اینکه خود خلیفه

سوم در آخرین روزهای زندگی خود برای دفع آشوب از معاویه استمداد نمود و با لشگری از شام به سوی مدینه حرکت نموده آنقدر عمدا در راه توقف کرد تا خلیفه را کشتند آنگاه به شام برگشته به خونخواهی خلیفه قیام کرد [45]. و همچنین پس از آنکه علی علیه السلام شهید شد و معاویه خلافت را قبضه کرد، دیگر خود خلیفه سوم را فراموش کرده، قتله خلیفه را تعقیب نکرد!! پس از جنگ صفین، جنگ نهروان در گرفت، در این جنگ جمعی از مردم که در میانشان صحابی نیز یافت می شد، در اثر تحریکات معاویه در جنگ صفین به علی علیه السلام شوریدند و در بلاد اسلامی به آشوبگری پرداخته هر جا از طرفداران علی علیه السلام می یافتند می کشتند، حتی شکم زنان آستن را پاره کرده جنینها را بیرون آورده سر می بریدند [46]. علی علیه السلام این غائله را نیز خوابانید ولی پس از چندی در مسجد کوفه در سر نماز به دست برخی از این خوارج شهید شد.

بهره ای که شیعه از خلافت پنج ساله علی برداشت

علی علیه السلام در خلافت چهار سال و نه ماهه خود اگر چه نتوانست اوضاع درهم ریخته اسلامی را کاملاً به حال اولی که داشت برگرداند ولی از سه جهت عمده موفقیت حاصل کرد: 1_ به واسطه سیرت عادلانه خود، قیافه جذاب سیرت پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم را به مردم، خاصه به نسل جدید نشان داد، وی در برابر شوکت کسرای و قیصری معاویه در زی فقرا و مانند یکی از بینواترین مردم زندگی می کرد. وی هرگز دوستان و خویشاوندان و خاندان خود را بر دیگران مقدم نداشت

و توانگري را به گدايي و نيرومندي را به ناتواني ترجيح نداد. 2_ با آن همه گرفتاريهاي طاقت فرسا و سرگرم کننده، ذخاير گرانبهايي از معارف الهيه و علوم حقه اسلامي را ميان مردم به يادگار گذاشت. مخالفين علي عليه السلام مي گویند: وي مرد شجاعت بود نه مرد سياست، زيرا او مي توانست در آغاز خلافت خود، با عناصر مخالف، موقتا از در آشتي و صفا در آمده آنان را با مدهانه راضي و خشنود نگهدارد و بدین وسيله خلافت خود را تحکيم کند سپس به قلع و قمعشان پردازد. ولي اينان اين نکته را نادیده گرفته اند که خلافت علي يك نهضت انقلابي بود و نهضتهاي انقلابي بايد از مدهانه و صورت سازي دور باشد. مشابه اين وضع در زمان بعثت پيغمبر اکرم صلي الله عليه و آله و سلم نیز پيش آمد و كفار و مشرکين بارها به آن حضرت پيشهاد سازش دادند و اينکه آن حضرت به خدايانشان متعرض نشود ايشان نیز کاري با دعوت وي نداشته باشند ولي پيغمبر اکرم صلي الله عليه و آله و سلم نپذيرفت با اينکه مي توانست در آنروزهاي سخت، مدهانه و سازش کرده موقعيت خود را تحکيم نمايد، سپس به مخالفت دشمنان قد علم کند. اساسا دعوت اسلامي هرگز اجازه نمي دهد که در راه زنده کردن حقي، حق ديگري کشته شود يا باطلاي را با باطل ديگري رفع نمايند و آيات زيادي در قرآن کریم در اين باره موجود است [47]. گذشته از اينکه مخالفين علي درباره پيروزي و رسيدن به هدف خود از هيچ جرم و جنايت و نقض قوانين صريح اسلام (بدون استثنا) فرو گذاري نمي کردند و

هر لکه را به نام اینکه صحابی هستند و مجتهدند، می شستند ولی علی به قوانین اسلام پایبند بود. از علی علیه السلام در فنون متفرقه عقلی و دینی و اجتماعی نزدیک به یازده هزار کلمات قصار ضبط شده [48] و معارف اسلام را [49] در سخنرانیهای خود با بلیغترین لهجه و روانترین بیان ایراد نموده [50] وی دستور زبان عربی را وضع کرد و اساس ادبیات عربی را بنیاد نهاد. وی اول کسی است که در فلسفه الهی غور کرده [51] به سبک استدلال آزاد و برهان منطقی سخن گفت و مسائلی را که تا آن روز در میان فلاسفه جهان، مورد توجه قرار نگرفته بود طرح کرده و در این باب بحدی عنایت به خرج می داد که در بحبوحه [52] جنگها به بحث علمی می پرداخت. 3_ گروه انبوهی از رجال دینی و دانشمندان اسلامی را تربیت کرد [53] که در میان ایشان جمعی از زهاد و اهل معرفت مانند «اویس قرنی و کمیل بن زیاد و میثم تمار و رشید هجری» وجود دارند که در میان عرفای اسلامی، مصادر عرفان شناخته شده اند و عده ای مصادر اولیه علم فقه و کلام و تفسیر و قرائت و غیر آنها می باشند.

انتقال خلافت به معاویه و تبدیل آن به سلطنت موروثی

پس از شهادت امیر المؤمنین علی علیه السلام به موجب وصیت آن حضرت و بیعت مردم، حضرت حسن بن علی علیهما السلام که پیش شیعه دوازده امامی، امام دوم می باشد متصدی خلافت شد ولی معاویه آرام ننشسته به سوی عراق _ که مقر خلافت بود _ لشکر کشیده با حسن بن علی به جنگ پرداخت. وی با دسیسه های مختلف و دادن پولهای گزاف، تدریجاً

یاران و سرداران حسن بن علی را فاسد کرده بالأخره حسن بن علی را مجبور نمود که به عنوان صلح، خلافت را به وی واگذار کند و حسن بن علی نیز خلافت را به این شرط که پس از درگذشت معاویه، به وی برگردد و به شیعیان تعرض نشود، به معاویه واگذار نمود [54]. در سال چهل هجری، معاویه بر خلافت اسلامی استیلا یافت و بلافاصله به عراق آمده در سخنرانی که کرد به مردم اخطار نموده و گفت: «من با شما سر نماز و روزه نمی جنگیدم بلکه می خواستم بر شما حکومت کنم و به مقصود خود رسیدم» [55]!! و نیز گفت: «پیمانی که با حسن بستم لغو و زیر پای من است!!» [56] معاویه با این سخن اشاره می کرد که سیاست را از دیانت جدا خواهد کرد و نسبت به مقررات دینی، ضمانتی نخواهد داشت و همه نیروی خود را در زنده نگهداشتن حکومت خود به کار خواهد بست و البته روشن است که چنین حکومتی سلطنت و پادشاهی است نه خلافت و جانشینی پیغمبر خدا. و از اینجا بود که بعضی از کسانی که به حضور وی بار یافتند به عنوان پادشاهی سلامش دادند [57] و خودش نیز در برخی از مجالس خصوصی، از حکومت خود با ملك و پادشاهی تعبیر می کرد [58] اگر چه در ملاء عام خود را خلیفه معرفی می نمود. و البته پادشاهی که بر پایه زور استوار باشد وراثت را به دنبال خود دارد و بالأخره نیز به نیت خود جامه عمل پوشانید و پسر خود یزید را که جوانی بی بند و بار بود و کمترین شخصیت دینی نداشت،

ولایت عهدی داده به جانشینی خود برگزید [59] و آن همه حوادث ننگین را به بار آورد. معاویه با بیان گذشته خود اشاره می کرد که نخواهد گذاشت حسن علیه السلام پس از وی به خلافت برسد، یعنی در خصوص خلافت بعد از خود، فکری دیگر دارد و آن همان بود که حسن علیه السلام را با سم شهید کرد [60] و راه را برای فرزند خود یزید هموار ساخت. معاویه با الغای پیمان نامبرده می فهمانید که هرگز نخواهد گذاشت شیعیان اهل بیت در محیط امن و آسایش بسر برند و کما فی السابق به فعالیت های دینی خود ادامه دهند و همین معنا را نیز جامه عمل پوشانید [61]. وی اعلام نمود که هر کس در مناقب اهل بیت حدیثی نقل کند هیچ گونه مصونیتی در جان و مال و عرض خود نخواهد [62] داشت و دستور داد هر که در مدح و منقبت سایر صحابه و خلفا حدیثی بیاورد، جایزه کافی بگیرد و در نتیجه اخبار بسیاری در مناقب صحابه جعل شد [63] و دستور داد در همه بلاد اسلامی در منابر به علی علیه السلام ناسزا گفته شود (و این دستور تا زمان عمر بن عبد العزیز خلیفه اموی «99 _ 110» اجرا می شد) وی به دستگیری عمال و کارگردانان خود که جمعی از ایشان صحابی بودند، خواص شیعه علی علیه السلام را کشت و سر برخی از آنان را به نیزه زده در شهرها گردانیدند و عموم شیعیان را در هر جا بودند به ناسزا و بیزاری از علی تکلیف می کرد و هر که خود داری می کرد به قتل می رسید [64].

سخت ترین روزگار برای شیعه

سخت ترین زمان

برای شیعه در تاریخ تشیع، همان زمان حکومت بیست ساله معاویه بود که شیعه هیچگونه مصونیتی نداشت و اغلب شیعیان اشخاص شناخته شده و مارک دار بودند و دو تن از پیشوایان شیعه (امام دوم و امام سوم) که در زمان معاویه بودند، کمترین وسیله ای برای برگرداندن اوضاع ناگوار در اختیار نداشتند حتی امام سوم شیعه که در شش ماه اول سلطنت یزید، قیام کرد با همه یاران و فرزندان خود شهید شد، در مدت ده سالی که در خلافت معاویه می زیست تمکن این اقدام را نیز نداشت. اکثریت تسنن، این همه کشتارهای ناحق و بی بند و باریها را که به دست صحابه و خاصه معاویه و کارگردانان وی انجام یافته است، توجیه می کنند که آنان صحابه بودند و به مقتضای احادیثی که از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم رسیده، صحابه مجتهدند و معذور و خداوند از ایشان راضی است و هر جرم و جنایتی که از ایشان سر بزند معفو است!!! ولی شیعه این عذر را نمی پذیرد، زیرا: اولاً: معقول نیست یک رهبر اجتماعی مانند پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم برای احیای حق و عدالت و آزادی بر پا خاسته و جمعی را هم عقیده خود گرداند که همه هستی خود را در راه این منظور مقدس گذاشته آن را لباس تحقق بخشند و وقتی که به منظور خود نایل شد، یاران خود را نسبت به مردم و قوانین مقدسه خود آزادی مطلق بخشد و هر گونه حقیقی و تبهکاری و بی بند و باری را از ایشان معفو داند، یعنی با دست و ایزاری که

بنیایی را بر پا کرده با همان دست و ابزار آن را خراب کند. و ثانیاً: این روایات که صحابه را تقدیس و اعمال ناروا و غیر مشروع آنان را تصحیح می‌کند و ایشان را آمرزیده و مصون معرفی می‌نماید از راه خود صحابه به ما رسیده و به روایت ایشان نسبت داده شده است و خود صحابه به شهادت تاریخ قطعی با همدیگر معامله مصونیت و معذوریت نمی‌کردند، صحابه بودند که دست به کشتار و سب و لعن و رسوا کردن همدیگر گشودن و هرگز کمترین اغماض و مسامحه‌ای در حق همدیگر روا نمی‌داشتند. بنابر آنچه گذشت، به شهادت عمل خود صحابه، این روایات صحیح نیستند و اگر صحیح باشند مقصود از آنها معنای دیگری است غیر از مصونیت و تقدیس قانونی صحابه. و اگر فرضاً خدای متعال در کلام خود، روزی از صحابه در برابر خدمتی که در اجرای فرمان او کرده اند اظهار [65] رضایت فرماید، معنای آن، تقدیر از فرمان برداری گذشته آنان است نه اینکه در آینده می‌توانند هر گونه نافرمانی که دلشان می‌خواهد بکنند.

استقرار سلطنت بنی امیه

سال شصت هجری قمری معاویه در گذشت و پسرش یزید طبق بیعتی که پدرش از مردم برای وی گرفته بود زمان حکومت اسلامی را در دست گرفت. یزید به شهادت تاریخ، هیچگونه شخصیت دینی نداشت، جوانی بود حتی در زمان حیات پدر، اعتنایی به اصول و قوانین اسلام نمی‌کرد و جز عیاشی و بی بند و باری و شهوترانی سرش نمی‌شد و در سه سال حکومت خود، فجایعی راه انداخت که در تاریخ ظهور اسلام با آن همه فتنه‌ها که گذشته بود، سابقه نداشت. سال

اول، حضرت حسین بن علی علیه السلام را که سبط پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم بود با فرزندان و خویشان و یارانش با فجعترین وضعی کشت و زنان و کودکان و اهل بیت پیغمبر را به همراه سرهای بریده شهدا در شهرها گردانید [66] و در سال دوم، «مدینه» را قتل عام کرد و خون و مال و عرض مردم را سه روز به لشکریان خود مباح ساخت [67] و سال سوم، «کعبه مقدسه» را خراب کرده و آتش زد!! [68] و پس از یزید، آل مروان از بنی امیه زمام حکومت اسلامی را _ به تفصیلی که در تواریخ ضبط شده _ در دست گرفتند حکومت این دسته یازده نفری که نزدیک به هفتاد سال ادامه داشت، روزگار تیره و شومی برای اسلام و مسلمین به وجود آورد که در جامعه اسلامی جز یک امپراطوری عربی استبدادی که نام خلافت اسلامی بر آن گذاشته شده بود، حکومت نمی کرد و در دوره حکومت اینان کار به جایی کشید که خلیفه وقت (ولید بن یزید) که جانشین پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم و یگانه حامی دین شمرده می شد، بی محابا تصمیم گرفت بالای خانه کعبه غرفه ای بسازد تا در موسم حج در آنجا مخصوصا به خوش گذرانی پردازد [69]!! خلیفه وقت [ولید بن یزید] قرآن کریم را آماج تیر قرار داد و در شعری که خطاب به قرآن انشاء کرد گفت: روز قیامت که پیش خدای خود حضور می یابی بگویی خلیفه مرا پاره کرد!! [70] البته شیعه که اساسا اختلاف نظر اساسی شان با اکثریت تسنن در سر دو

مسئله خلافت اسلامي و مرجعيت ديني بود، در اين دوره تاريك، روزگاري تلخ و دشواري مي گذرانيدند ولي شيوه بيدادگري و بي بند و باري حكومتهاي وقت و قيافه مظلوميت و تقوا و طهارت پيشوايات اهل بيت آنان را روز به روز در عقايدشان استوارتر مي ساخت و مخصوصا شهادت دلخراش حضرت حسين پيشوای سوم شيعه در توسعه يافتن تشيع و بويژه در مناطق دور از مركز خلافت، مانند عراق و يمن و ايران كمك بسزايي كرد. گواه اين سخن اين است كه در زمان امامت پيشوای پنجم شيعه كه هنوز قرن اول هجري تمام نشده و چهل سال از شهادت امام سوم گذشته بود، به مناسبت اختلال و ضعفي كه در حكومت اموي پيدا شده بود، شيعه از اطراف كشور اسلامي مانند سيل به دور پيشوای پنجم ريخته به اخذ حديث و تعلم معارف ديني پرداختند [71] هنوز قرن اول هجري تمام نشده بود كه چند نفر از امراي دولت شهر قم را در ايران بنياد نهاده و شيعه نشين كردند [72] ولي در عين حال شيعه به حسب دستور پيشوايان خود، در حال تقيه و بدون تظاهر به مذهب زندگي مي كردند. بارها در اثر كثرت فشار و سادات علوي بر ضد بيدادگريهاي حكومت قيام كردند ولي شكست خوردند و بالأخره جان خود را در اين راه گذاشتند و حكومت بي پرواي وقت در پايمال كردن شان فروگذاري نكرد. جسد زيد را كه پيشوای شيعه زيديه بود از قبر بيرون آورده به دار آويختند و سه سال بر سر دار بود، پس از آن پايين آورده و آتش زدند و خاكسترش را به باد دادند!! [73] به نحوي

که اکثر شیعه معتقدند امام چهارم و پنجم نیز به دست بنی امیه با سم در گذشتند [74] و درگذشت امام دوم و سوم نیز به دست آنان بود. فجایع اعمال امویان به حدی فاحش و بی پرده بود که اکثریت اهل تسنن با اینکه خلفا را عموماً مفترض الطاعه می دانستند ناگزیر شده خلفا را به دون دسته تقسیم کردند. خلفای راشدین که چهار خلیفه اول پس از رحلت پیغمبر اکرم می باشند (ابوبکر و عمر و عثمان و علی) و خلفای غیر راشدین که از معاویه شروع می شود. امویین در دوران حکومت خود در اثر بیدادگری و بی بند و باری به اندازه ای نفرت عمومی را جلب کرده بودند که پس از شکست قطعی و کشته شدن آخرین خلیفه اموی، دو پسر وی با جمعی از خانواده خلافت از دار الخلافه گریختند و به هر جا روی آوردند پناهشان ندادند، بالأخره پس از سرگردانیهای بسیار که در بیابانهای نوبه و حبشه و بجاوه کشیدند و بسیاری از ایشان از گرسنگی و تشنگی تلف شدند، به جنوب یمن در آمدند و به در یوزگی خرج راهی از مردم تحصیل کرده و درزی حمالان عازم مکه شدند و آنجا در میان مردم ناپدید گردیدند [75].

شیعه در قرن دوم هجری

در اواخر ثلث اول قرن دوم هجری، به دنبال انقلابات و جنگهای خونینی که در اثر بیدادگری و بد رفتاریهای بنی امیه در همه جای کشورهای اسلامی ادامه داشت، دعوتی نیز به نام اهل بیت پیغمبر اکرم در ناحیه خراسان ایران پیدا شده، متصدی دعوت «ابو مسلم مروزی» سرداری ایرانی بود که به ضرر خلافت اموی قیام کرد و شروع به

پیشرفت نمود تا دولت اموی را برانداخت [76] این نهضت و انقلاب اگر چه از تبلیغات عمیق شیعه سرچشمه می گرفت و کم و بیش عنوان خونخواهی شهدای اهل بیت را داشت و حتی از مردم برای يك مرد پسندیده از اهل بیت (سربسته) بیعت می گرفتند با این همه به دستور مستقیم یا اشاره پیشوایان شیعه نبود، به گواهی اینکه وقتی که «ابو مسلم» بیعت خلافت را به امام ششم شیعه امامیه در مدینه عرضه داشت، وی جدا رد کرد و فرمود: «تو از مردان من نیستی و زمان نیز زمان من نیست» [77]. بالأخره بنی عباس به نام اهل بیت خلافت را ربودند [78] و در آغاز کار روزی چند به مردم و علویین روی خوش نشان دادند حتی به نام انتقام شهدای علویین، بنی امیه را قتل عام کردند و قبور خلفای بنی امیه را شکافته هر چه یافتند آتش زدند [79] ولی دیری نگذشت که شیوه ظالمانه بنی امیه را پیش گرفتند و در بیدادگری و بی بند و باری هیچگونه فروگذاری نکردند. «ابو حنیفه» رئیس یکی از چهار مذهب اهل تسنن به زندان منصور رفت [80] و شکنجه ها دید و «ابن حنبل» رئیس یکی از چهار مذهب، تازیانه خورد [81] و امام ششم شیعه امامیه پس از آزار و شکنجه بسیار، با سم درگذشت [82] و علویین را دسته دسته گردن می زدند یا زنده زنده دفن می کردند یا لای دیوار یا زیر ابنیه دولتی می گذاشتند. «هارون» خلیفه عباسی که در زمان وی امپراطوری اسلامی به اوج قدرت و وسعت خود رسیده بود و گاهی خلیفه به خورشید نگاه می کرد و آن را مخاطب ساخته

مي گفت به هر كجا مي خواهي بتاب كه به جايي كه از ملك من بيرون است نخواهي تايبدا! از طرفي لشكريان وي در خاور و باختر جهان پيش مي رفتند ولي از طرفي در جسر بغداد كه در چند قدمي قصر خليفه بود، بي اطلاع و بي اجازه خليفه، مأمور گذاشته از عابرين حق عبور مي گرفتند، حتي روزي خود خليفه كه مي خواست از جسر عبور كند، جلويش را گرفته حق العبور مطالبه كردند! [83] يك مغني با خواندن دو بيت شهوت انگيز، «امين» خليفه عباسي را سر شهوت آورد، امين سه ميليون درهم نقره به وي بخشيد، مغني از شادي خود را به قدم خليفه انداخته گفت: يا امير المؤمنين! اين همه پول را به من مي بخشي؟ خليفه در پاسخ گفت اهميتي ندارد ما اين پول را از يك ناحيه ناشناخته کشور مي گيريم!! [84] ثروت سرسام آوري كه همه ساله از اقطار كشورهاي اسلامي به عنوان بيت المال مسلمين به دار الخلافه سرازير مي شد، به مصرف هوسراني و حق كشي خليفه وقت مي رسيد، شماره كنيزان پريوش و دختران و پسران زيبا در دربار خلفاي عباسي به هزاران مي رسيد!! وضع شيعة از انقراض دولت اموي و روي كار آمدن بني عباس، كوچكترين تغيير ي پيدا نكرد جز اينكه دشمنان بيدادگري وي تغيير اسم دادند.

شيعة در قرن سوم هجري

با شروع قرن سوم، شيعة نفس تازه اي كشيد و سبب آن اولاً: اين بود كه كتب فلسفي و علمي بسياري از زبان يوناني و سرياني و غير آنها به زبان عربي ترجمه شد و مردم به تعليم علوم عقلي و استدلال ي هجوم آوردند. علاوه بر آن «مأمون» خليفه عباسي (195 _ 218) معتزلي مذهب به استدلال عقلي در مذهب علاقه مند بود

و در نتیجه به تکلم استدلالی در ادیان و مذاهب رواج تام و آزادی کامل داده بود و علما و متکلمین شیعه از این آزادی استفاده کرده در فعالیت علمی و در تبلیغ مذهب اهل بیت فروگذاری نمی کردند [85]. و ثانیاً: مأمون عباسی به اقتضای سیاست خود به امام هشتم شیعه امامیه ولایت عهد داده بود و در اثر آن علویین و دوستان اهل بیت تا اندازه ای از تعرض اولیای دولت مصون بوده و کم و بیش از آزادی بهره مند بودند ولی باز دیری نگذشت که دم برنده شمشیر به سوی شیعه برگشت و شیوه فراموش شده گذشتگان به سراغشان آمد، خاصه در زمان متوکل عباسی (232_247 هجری) که مخصوصاً با علی و شیعیان وی دشمنی خاصی داشت و هم به امرویی بود که مزار امام سوم شیعه امامیه را در کربلا با خاک یکسان کردند [86].

شیعه در قرن چهارم هجری

در قرن چهارم هجری عواملی به وجود آمد که برای وسعت یافتن تشیع و نیرومند شدن شیعه کمک به سزایی می کرد که از آن جمله سستی ارکان خلافت بنی عباسی و ظهور پادشاهان «آل بویه» بود. پادشاهان «آل بویه» که شیعه بودند، کمال نفوذ را در مرکز خلافت که بغداد بود و همچنین در خود خلیفه داشتند [87] و این قدرت قابل توجه به شیعه اجازه می داد که در برابر مدعیان مذهبی خود که پیوسته به اتکای قدرت، خلافت آنان را خرد می کردند، قد علم کرده آزادانه به تبلیغ مذهب پردازند. چنانکه مورخین گفته اند در این قرن، همه جزیره العرب یا قسمت معظم آن به استثنای شهرهای بزرگ، شیعه بودند و با این وصف برخی از شهرها نیز مانند

هجر و عمان و صعده در عین حال شیعه بودند. در شهر بصره که پیوسته مرکز تسنن بود و با شهر کوفه که مرکز تشیع شمرده می شد رقابت مذهبی داشت، عده ای قابل توجه شیعه بودند و همچنین در طرابلس و نابلس و طبریه و حلب و هرات، شیعه بسیار بود و اهواز و سواحل خلیج فارس از ایران نیز مذهب شیعه رواج داشت [88]. در آغاز این قرن بود که «ناصر اطروش» پس از سالها تبلیغ که در شمال ایران به عمل آورد به ناحیه طبرستان استیلا یافت و سلطنت تأسیس کرد که تا چند پشت ادامه داشت و پیش از «اطروش» نیز حسن بن زید علوی سالها در طبرستان سلطنت کرده بود [89]. در این قرن، فاطمین که اسماعیلی بودند به مصر دست یافتند و سلطنت دامنه داری (296_527) تشکیل دادند [90]. بسیار اتفاق می افتاد که در شهرهای بزرگ مانند بغداد و بصره و نیشابور کشمکش و زد و خورد و مهاجمه هایی میان شیعه و سنی در می گرفت و در برخی از آنها شیعه غلبه می کرد و از پیش می برد.

شیعه در قرن نهم هجری

از قرن پنجم تا اواخر قرن نهم، شیعه به همان افزایش که در قرن چهارم داشت ادامه می داد و پادشاهانی نیز که مذهب شیعه داشتند به وجود آمده از تشیع ترویج می نمودند. در اواخر قرن پنجم هجری، دعوت اسماعیلیه در قلاع الموت ریشه انداخت و اسماعیلیه نزدیک به یک قرن و نیم در وسط ایران در حال استقلال کامل می زیستند [91] و سادات مرعشی در مازندران، سالهای متمادی سلطنت کردند [92]. «شاه خدا بنده» از پادشاهان مغول، مذهب شیعه را اختیار کرد و

اعقاب او از پادشاهان مغول، سالیان دراز در ایران سلطنت کردند و از تشیع ترویج می کردند و همچنین سلاطین «آق قویونلو و قره قویونلو» که در تبریز حکومت می کردند [93] و دامنه حکمرانی شان تا فارس و کرمان کشیده می شد و همچنین حکومت فاطمین نیز سالیان دراز در مصر بر پا بود. البته قدرت مذهبی جماعت با پادشاهان وقت تفاوت می کرد چنانکه پس از بر چیده شدن بساط فاطمین و روی کار آمدن سلاطین «آل ایوب»، صفحه برگشت و شیعه مصر و شامات، آزادی مذهبی را بکلی از دست دادند و جمع کثیری از تشیع از دم شمشیر گذشتند [94]. و از آن جمله «شهید اول محمد بن محمد مکی»، یکی از نوابغ فقه شیعه، سال 786 هجری در دمشق به جرم تشیع کشته شد [95]!! و همچنین شیخ اشراق «شهاب الدین سهروردی» در حلب به جرم فلسفه به قتل رسید [96]!! روی هم رفته در این پنج قرن، شیعه از جهت جمعیت در افزایش و از جهت قدرت و آزادی مذهبی، تابع موافقت و مخالفت سلاطین وقت بوده اند و هرگز در این مدت، مذهب تشیع در یکی از کشورهای اسلامی، مذهب رسمی اعلام نشده بود.

شیعه در قرن دهم تا یازدهم هجری

سال 906 هجری، جوان سیزده ساله ای از خانواده شیخ صفی اردبیلی (متوفای 735 هجری) که از مشایخ طریقت در شیعه بود با سیصد نفر درویش از مریدان پدرانش به منظور ایجاد یک کشور مستقل و مقتدر شیعه از اردبیل قیام کرده شروع به کشور گشایی و بر انداختن آیین ملوک الطوائفی ایران نمود و س از جنگهای خونین که با پادشاهان محلی و مخصوصا با پادشاهان آل عثمان

که زمان امپراطوري عثمانی را در دست داشتند، موفق شد که ایران قطعه قطعه را به شکل يك کشور در آورده و مذهب شیعه را در قلمرو حکومت خود رسمیت دهد [97] پس از درگذشت شاه اسماعیل صفوی، پادشاهان دیگری از سلسله صفوی تا اواسط قرن دوازدهم هجری سلطنت کردند و یکی پس از دیگری رسمیت مذهب شیعه امامیه را تأیید و تثبیت نمودند، حتی در زمانی که در اوج قدرت بودند (زمان شاه عباس کبیر) توانستند وسعت ارضی کشور و آمار جمعیت را به بیش از دو برابر ایران کنونی (سال 1384 هجری قمری) برسانند [98] گروه شیعه در این دو قرن و نیم تقریباً در سایر نقاط کشورهای اسلامی به همان حال سابق با افزایش طبیعی خود باقی بوده است.

شیعه در قرن دوازده تا چهاردهم هجری

در سه قرن اخیر، پیشرفت مذهبی شیعه به همان شکل طبیعی سابقش بوده است و فعلاً که اواخر قرن چهاردهم هجری است تشیع در ایران مذهب رسمی عمومی شناخته می شود و همچنین در یمن و در عراق اکثریت جمعیت را شیعه تشکیل می دهد و در همه ممالک مسلمان نشین جهان، کم و بیش شیعه وجود دارد و روی هم رفته در کشورهای مختلف جهان، نزدیک به صد میلیون شیعه زندگی می کند.

پاورقی

[1] اولین اسمی که در زمان رسول خدا پیدا شد، «شیعه» بود که سلمان و ابوذر و مقداد و عمار با این اسم مشهور شدند (حاضر العالم الاسلامی، ج 1، ص 188).

[2] و انذر عشیرتک الاقرین (سوره شعرا، آیه 214).

[3] در ذیل این حدیث، علی (ع) می فرماید: «من که از همه کوچکتر بودم عرض کردم: من وزیر تو می شوم، پیغمبر دستش را به گردن من گذاشته فرمود: این شخص برادر و وصی و جانشین من می باشد باید از او اطاعت نمایید، مردم می خندیدند و به ابی طالب می گفتند: تو را امر کرد که از پسر اطاعت کنی»، (تاریخ طبری، ج 2 ص 321. تاریخ ابی الفداء، ج 1، ص 116. البدایة و النهایة، ج 3، ص 39. غایة المرام، ص 320).

[4] ام سلمه می گوید پیغمبر فرمود: «علی همیشه با حق و قرآن است و حق و قرآن نیز همیشه با اوست و تاقیامت از هم جدا نخواهند شد.» (این حدیث با پانزده طریق از عامه و یازده طریق از خاصه نقل شده و ام سلمه و ابن عباس و ابوبکر و عایشه و علی (ع) و ابو سعید خدری و ابو

لیلی و ابو ایوب انصاری از راویان آن هستند. غایة المرام بحرانی، ص 539 و 540) پیغمبر فرمود: «خدا علی را رحمت کند که همیشه حق با اوست»، (البداية و النهاية، ج 7، ص 36).

[5] پیغمبر فرمود: «حکمت ده قسمت شده، نه جزء آن بهره علی و یک جزء آن در میان تمام مردم قسمت شده است» (البداية و النهاية، ج 7، ص 359).

[6] هنگامی که کفار مکه تصمیم گرفتند محمد (ص) را به قتل رسانند و اطراف خانه اش را محاصره کردند، پیغمبر (ص) تصمیم گرفت به مدینه هجرت کند، به علی فرمود: «آیا تو حاضری شب در بستر من بخوابی تا گمان برند من خوابیده ام و از تعقیب آنان در امام باشم»، علی در آن وضع خطرناک، این پیشنهاد را با آغوش باز پذیرفت.

[7] تواریخ و جوامع حدیث.

[8] «حدیث غدیر» از احادیث مسلمه میان سنی و شیعه می باشد و متجاوز از صد نفر صحابی با سندها و عبارتهای مختلف آن را نقل نموده اند و در کتب عامه و خاصه ضبط شده، برای تفصیل به کتاب غایة المرام، ص 79 و عبقات، جلد غدیر و الغدیر مراجعه شود.

[9] تاریخ یعقوبی (ط نجف) ج 2، ص 137 و 140. تاریخ ابی الفداء ج 1، ص 156. صحیح بخاری، ج 4، ص 107. مروج الذهب، ج 2، ص 437. ابن ابی الحدید، ج 1، ص 127 و 161.]

[10] صحیح مسلم، ج 15، ص 176. صحیح بخاری، ج 4، ص 207. مروج الذهب، ج 2، ص 23 و ج 2، ص 437. تاریخ ابی الفداء، ج 1، ص 127 و 181.

[11] جابر می گوید: نزد پیغمبر بودیم که علی از دور نمایان شد، پیغمبر فرمود: «سوگند به کسی که جانم به

دست اوست! این شخص و شیعیانش در قیامت رستگار خواهند بود»، ابن عباس می گوید وقتی آیه: ان الذين آمنوا و عملوا الصالحات اولئك هم خير البرية نازل شد، پیغمبر به علی فرمود: «مصدق این آیه تو و شیعیانت می باشید که در قیامت خشنود خواهید بود و خدا هم از شما راضی است»، این دو حدیث و چندین حدیث دیگر، در تفسیر الدر المنثور، ج 6، ص 379 و غایة المرام، ص 326 نقل شده است.

[12] محمد (ص) در مرض وفاتش لشکری را به سرداری اسامة بن زید مجهز کرده اصرار داشت که همه در این جنگ شرکت کنند و از مدینه بیرون روند، عده ای از دستور پیغمبر اکرم (ص) تخلف کردند که از آن جمله «ابو بکر و عمر» بودند و این قضیه پیغمبر را بشدت ناراحت کرد (شرح ابن ابی الحدید، ط مصر، ج 1، ص 53) پیغمبر اکرم (ص) هنگام وفاتش فرمود: «دوات و قلم حاضر کنید تا نامه ای برای شما بنویسم که سبب هدایت شما شده گمراه نشوید»، عمر از این کار مانع شده گفت: مرضش طغیان کرده هذیان می گوید!!! (تاریخ طبری، ج 2، ص 436. صحیح بخاری، ج 3. صحیح مسلم، ج 5. البدایة و النهایه، ج 5، ص 227. ابن ابی الحدید، ج 1، ص 133) همین قضیه در مرض موت خلیفه اول تکرار یافت و خلیفه اول به خلافت عمر وصیت کرد و حتی در اثنای وصیت بیهوش شد، ولی عمر چیزی نگفت و خلیفه اول را به هذیان نسبت نداد در حالی که هنگام نوشتن وصیت، بیهوش شده بود، ولی پیغمبر اکرم (ص) معصوم و مشاعرش بجا بود (روضه الصفا، ج 2 ص 260).

[13] شرح

ابن ابی الحدید، ج 1، ص 58 و ص 123_135. یعقوبی، ج 2، ص 102. تاریخ طبری، ج 2، ص 445_460.

[14] تاریخ یعقوبی، ج 2، ص 103_106. تاریخ ابی الفداء ج 1، ص 156 و 166. مروج الذهب، ج 2، ص 307 و 352. شرح ابن ابی الحدید، ج 1، ص 17 و 134.

[15] عمرو بن حرث به سعید بن زید گفت: آیا کسی با بیعت ابی بکر مخالفت کرد؟ پاسخ داد: هیچ کس مخالف نبود جز کسانی که مرتد شده بودند یا نزدیک بود مرتد شوند! (تاریخ طبری، ج 2، ص 447).

[16] در حدیث معروف ثقلین می فرماید: «من در میان شما دو چیز با ارزش را به امانت می گذارم که اگر به آنها متمسک شوید هرگز گمراه نخواهید شد. قرآن و اهل بیت تا روز قیامت از هم جدا نخواهند شد»، این حدیث با بیشتر از صد طریق از 35 نفر از صحابه پیغمبر اکرم (ص) نقل شده است، رجوع شود به طبقات حدیث ثقلین. غایة المرام ص 211. پیغمبر فرمود: «من شهر علم و علی درب آن می باشد پس هر که طالب علم است از درس وارد شود»، (البداية و النهايه، ج 7، ص 359).

[17] تاریخ یعقوبی، ج 2، ص 105_150 مکررا ذکر شده است.

[18] کتاب خدا و بیانات پیغمبر اکرم (ص) و ائمه اهل بیت با ترغیب و تحریص به تحصیل علم تا جایی که پیغمبر اکرم می فرماید: «طلب العلم فریضة علی کل مسلم» طلب دانش به هر مسلمانی واجب است (بحار، ج 1، ص 172).

[19] البداية و النهايه، ج 7، ص 360.

[20] تاریخ یعقوبی، ص 111، 126 و 129.

[21] خدای تعالی در کلام خود می فرماید: و انه لکتاب عزیز لا یأتیه

الباطل من بين يديه و لا من خلفه يعني: «قرآن كتابي است گرامي كه هرگز باطل از پيش و پس به آن راه نخواهد يافت»، (سوره فصلت، آيه 41 و 42) مي فرمايد: ان الحكم الا لله يعني: «جز خدا كسي نبايد حكم كند»، (سوره يوسف، آيه 67) يعني شريعت تنها شريعت و قوانين خداست كه از را نبوت بايد به مردم برسد و مي فرمايد: و لكن رسول الله و خاتم النبيين، (سوره احزاب، آيه 40) و با اين آيه، ختم نبوت و شريعت را با پيغمبر اكرم (ص) اعلام مي فرمايد. و مي فرمايد: و من لم يحكم بما انزل الله فاولئك هم الكافرون. يعني: «هر كس مطابق حكم خدا حكم نكند، كافر است»، (سوره مائده، آيه 44).

[22] تاريخ يعقوبي، ج 2، ص 110. تاريخ ابي الفداء، ج 1، ص 158.

[23] در الذر المنثور، ج 3، ص 186. تاريخ يعقوبي، ج 3، ص 48، گذشته از اينها وجوب خمس در قرآن كريم منصوص مي باشد: و اعلموا انما غنمتم من شيء فان لله خمسه و للرسول و لذي القربى، (سوره انفال، آيه 41).

[24] ابوبكر در خلافتش پانصد حديث جمع كرد، عايشه مي گويد يك شب تا صبح پدرم را مضطرب ديدم، صبح به من گفتم: احاديث را بياور، پس همه آنها را آتش زد (كنز العمال، ج 5، ص 237) عمر به همه شهرها نوشت: نزد هر كس حديثي هست بايد نابودش كند (كنز العمال ج 5، ص 237) محمد بن ابي بكر مي گويد: در زمان عمر، احاديث زياد شد، وقتي به نزدش آوردند دستور داد آنها را سوزانيدند (طبقات ابن سعد، ج 5، ص 140).

[25] تاريخ ابي الفداء، ج 1، ص 151

و غیر آن.

[26] پیغمبر اکرم (ص) در حجة الوداع عمل حج را برای حجاج که از دور به مکه وارد شوند (طبق آیه: فمن تمتع بالعمرة الخ) به شکل مخصوص مقرر داشت و عمر در خلافت خود آن را ممنوع ساخت. و همچنین در زمان رسول خدا متعه (ازدواج موقت) دایر بود ولی عمر در ایام خلافت خود آن را قدغن کرد و برای متخلفین مقرر داشت که سنگسار شوند. و همچنین در زمان رسول خدا در اذان نماز «حي علي خير العمل»، یعنی مهیا باش برای بهترین اعمال که نماز است»، گفته می شد، ولی عمر گفت: این کلمه مردم را از جهاد باز می دارد و قدغن کرد! و همچنین در زمان رسول خدا به دستور آن حضرت در يك مجلس يك طلاق بیشتر انجام نمی گرفت ولی عمر اجازه داد که در يك مجلس سه طلاق داده شود!! قضایای نامبرده در کتب حدیث و فقه و کلام سنی و شیعه مشهور است.

[27] تاریخ یعقوبی، ج 2، ص 131. تاریخ ابی الفداء، ج 1، ص 160.

[28] اسد الغابة، ج 4، ص 386. الاصابه، ج 3.

[29] تاریخ یعقوبی، ج 2، ص 150. تاریخ ابی الفداء، ج 1، ص 168. تاریخ طبری، ج 3، ص 377 و غیر آنها.

[30] تاریخ یعقوبی، ج 2، ص 150. تاریخ طبری، ج 3، ص 397.

[31] جماعتی از اهل مصر به عثمان شوریدند، عثمان احساس خطر کرده از علی بن ابیطالب استمداد نموده اظهار ندامت کرد، علی به مصرین فرمود: شما برای زنده کردن حق قیام کرده اید و عثمان توبه کرده می گوید: من از رفتار گذشته ام دست بر می دارم و تا سه روز دیگر به خواسته های شما ترتیب اثر خواهم داد و فرمانداران ستمکار

را عزل می‌کنم، پس علی از جانب عثمان برای ایشان قراردادی نوشته و ایشان مراجعت کردند. در بین راه، غلام عثمان را دیدند که بر شتر او سوار و به طرف مصر می‌رود، از وی بدگمان شده او را تفتیش نمودند، با او نامه‌ای یافتند که برای والی مصر نوشته بود بدین مضمون: به نام خدا، وقتی عبد الرحمان بن عدیس نزد تو آمد، صد تازیانه به او بزن و سر و ریشش را بتراش و به زندان طویل المده محکومش کن و مانند این عمل را درباره عمرو بن احمق و سودان بن حمران و عروة بن نباع اجزاء کن!! نامه را گرفته و با خشم به جانب عثمان برگشته اظهار داشتند: تو به ما خیانت کردی! عثمان نامه را انکار نمود. گفتند غلام تو حامل نامه بود. پاسخ داد بدون اجازه من این عمل را مرتکب شده. گفتند مرکوبش شتر تو بود، پاسخ داد شترم را دزدیده‌اند! گفتند: نامه به خط مشی تو می‌باشد، پاسخ داد بدون اجازه و اطلاع من این کار را انجام داده!! گفتند پس به هر حال تو لیاقت خلافت نداری و باید استعفا دهی، زیرا اگر این کار به اجازه تو انجام گرفته خیانت پیشه هستی و اگر این کارهای مهم بدون اجازه و اطلاع تو صورت گرفته پس بی‌عرضگی و عدم لیاقت تو ثابت می‌شود و به هر حال یا استعفا کن و یا الآن عمال ستمکاران را عزل کن. عثمان پاسخ داد: اگر من بخواهم مطابق میل شما رفتار کنم پس شما حکومت دارید، من چه کاره هستم؟ آنان با حالت خشم از مجلس بلند شدند (تاریخ طبری، ج 3، ص 402_409. تاریخ یعقوبی، ج

[32] تاریخ طبري، ج 3، ص 377.

[33] صحيح بخاري، ج 6، ص 89. تاريخ يعقوبي، ج 2، ص 113.

[34] تاريخ يعقوبي، ج 2، ص 111. تاريخ طبري، ج 3، ص 129_132.

[35] تاريخ يعقوبي، ج 2، ص 113. شرح ابن ابی الحديد، ج 1، ص 9: در روایات زيادي وارد شده که بعد از انعقاد بیعت ابی بکر، وی پیش علی فرستاد و از وی بیعت خواست، علی پاسخ داد که من عهد کرده ام که از خانه بجز برای نماز بیرون نروم تا قرآن را جمع کنم. و باز وارد است که علی پس از شش ماه با ابی بکر بیعت کرد و این دلیل تمام کردن جمع قرآن می باشد. و نیز وارد است که علی پس از جمع قرآن مصحف را به شتری بار کرده پیش مردم آورده نشان داد. و نیز وارد است که جنگ یمامه که قرآن پس از آن تألیف شده، در سال دوم خلافت ابی بکر بوده است، مطالب نامبرده در غالب کتب تاریخ و حدیث که متعرض قصه جمع مصحف شده اند یافت می شود.

[36] تاريخ يعقوبي، ج 2، ص 154.

[37] تاريخ يعقوبي، ج 2، ص 155. مروج الذهب، ج 2، ص 364.

[38] نهج البلاغه، خطبه 15.

[39] پس از رحلت پیغمبر اکرم (ص) اقلیت انگشت شمار به پیروی علی (ع) از بیعت تخلف کردند و در رأس این اقلیت از صحابه سلمان و ابوذر و مقداد و عمار بودند و در آغاز خلافت علی (ع) نیز اقلیت قابل توجهی به عنوان مخالف از بیعت سر باز زدند و از جمله متخلفین و مخالفین سر سخت سعید بن عاص و ولید بن عقبه و

مروان بن حکم و عمرو بن عاص و بسر بن ارطاة و سمرة بن جندب و مغيرة بن شعبه و غير ايشان بودند. مطالعه بيوگرافي اين دو دسته و تأمل در اعمالی که انجام داده اند و داستانهایی که تاريخ از ايشان ضبط کرده، شخصيت ديني و هدف ايشان را به خوبی روشن می کند. دسته اولی از اصحاب خاص پیغمبر اکرم و از زهاد و عباد و فداکاران و آزادیخواهان اسلامی و مورد علاقه خاص پیغمبر اکرم بودند. پیغمبر فرمود خدا به من خبر داد که چهار نفر را دوست دارد و مرا نیز امر کرده که دوستشان دارم. نام ايشان را پرسیدند سه مرتبه فرمود: علي سپس نام ابوذر و سلمان و مقداد را برد (سنن ابن ماجه، ج 1، ص 66) عايشه گوید رسول خدا فرمود: هر دو امري که بر عمار عرضه شود حتما حق و ارشد آنها را اختيار خواهد کرد (سنن ابن ماجه، ج 1، ص 66) پیغمبر فرمود: «راستگوتر از ابوذر در میان زمین و آسمان وجود ندارد»، (سنن ابن ماجه، ج 1، ص 68) از اينان در همه مدت حيات، يك عمل غير مشروع نقل نشده و خونی به نا حق نریخته اند، به عرض کسی متعرض نشده اند، مال کسی را نربوده اند یا به افساد و گمراهي مردم نپرداخته اند. ولي تاريخ از فجایع اعمال و تبهکاریهای دسته دوم پر است و خونهای نا حق که ریخته اند و مالهای مسلمانان که ربوده اند و اعمال شرم آور که انجام داده اند، از شماره بیرون است و با هیچ عذري نمی توان توجیه کرد جز اینکه گفته شود (چنانکه جماعت می گویند) خدا از اينان راضي بود و در هر جنایتي که

می کردند آزاد بودند و مقررات اسلام که در کتاب و سنت است در حق دیگران وضع شده بوده است!!

[40] مروج الذهب، ج 2، ص 362. نهج البلاغه، خطبه 122. تاریخ یعقوبی، ج 2، ص 160 شرح ابن ابی الحدید ج 1، ص 180.

[41] تاریخ یعقوبی، ج 1. تاریخ ابی الفداء، ج 1، ص 172. مروج الذهب، ج 2، ص 366.

[42] تاریخ یعقوبی، ج 2، ص 152.

[43] تاریخ یعقوبی، ج 2، ص 154. تاریخ ابی الفداء، ج 1، ص 171.

[44] تاریخ یعقوبی، ج 2، ص 152.

[45] هنگامی که عثمان در محاصره شورشیان بود به وسیله نامه از معاویه استمداد کرد، معاویه دوازده هزار لشکر مجهز تهیه کرده به سوی مدینه حرکت نمود ولی دستور داد در حدود شام توقف نمایند و خودش نزد عثمان آمد آمدگی لشکر را گزارش داد، عثمان گفت: تو عمداً لشکر را در آنجا متوقف کردی تا من کشته شوم سپس خونخواهی مرا بهانه کرده قیام کنی (تاریخ یعقوبی، ج 2، ص 152. مروج الذهب، ج 3، ص 25. تاریخ طبری، ص 402).

[46] مروج الذهب، ج 2، ص 415.

[47] به شأن نزول آیه: و انطلق الملائمهم ان امشوا و اصبروا علی الهتکم، (سوره ص، آیه 5) و آیه: و لو لا ان ثبتناک لقد کدت ترکن الیهم شیئاً قليلاً (سوره اسری، آیه 74) و آیه: و دوا لو تدهن فیدهنون (سوره قلم، آیه 9) در تفاسیر روایتی مراجعه شود.

[48] کتاب الغرر و الدرر آمدی و متفرقات جوامع حدیث.

[49] مروج الذهب، ج 2، ص 431. شرح ابن ابی الحدیث ج 1، ص 181.

[50] اشباه و نظایر سیوطی در نحو، ج 2. شرح ابن ابی الحدید، ج 1، ص 6.

[51] ر، ک: نهج البلاغه.

[52] در بحبوحه

جنگ جمل، عربي خدمت علي (ع) عرض كرد: يا امير المؤمنين! تومي گويي خدا واحد است؟ مردم از هر طرف به وي حمله کرده گفتند اي عرب! مگر پراکندگي قلب و تشويش خاطر علي را مشاهده نمي کني که به بحث علمي مي پردازي؟ علي (ع) به اصحاب خود فرمود: اين مرد را به حال خود بگذاريد، زيرا من در جنگ با اين قوم هم جز روشن شدن عقايد درست و مقاصد دين، منظوري ندارم، سپس تفصيلا به پاسخ سؤال عرب پرداخت (بحار، ج 2، ص 65).

[53] شرح ابن ابی الحديد، ج 1، ص 6_9.

[54] تاريخ يعقوبي، ج 2، ص 191 و ساير تواريخ.

[55] شرح ابن ابی الحديد، ج 4، ص 160. تاريخ طبري، ج 4، ص 124. تاريخ ابن اثير، ج 3، ص 203.

[56] همان مدرک.

[57] تاريخ يعقوبي، ج 2، ص 193.

[58] تاريخ يعقوبي، ج 2، ص 202.

[59] يزيد مردی بود عیاش و هوسران و دائم الخمر، لباسهای حریر و جلف می پوشید، سگ و میمونی داشت که ملازم و همبازی وی بودند، مجالس شب نشینی او با طرب و ساز و شراب برگزار می شد، نام میمون او «ابو قیس» بود و او را لباس زیبا پوشانیده در مجلس شربش حاضر می کرد! گاهی هم سوار اسبش کرده به مسابقه می فرستاد (تاريخ يعقوبي، ج 2، ص 196. مروج الذهب، ج 3، ص 77).

[60] مروج الذهب، ج 3، ص 5. تاريخ ابی الفداء، ج 1، ص 183.

[61] النصايح الكافية، ص 72، نقل از كتاب الاحداث.

[62] روي ابو الحسن المدائني في كتاب الاحداث قال: كتب معاوية نسخة واحدة الي عماله بعد عام الجماعة: اني برئت الذمة ممن روي شيئاً من فضل ابی تراب و اهل بيته النصايح

الكافية، تأليف محمد بن عقيل، چاپ نجف، سال 1386 هجري، ص 87 و 194.

[63] النصايح الكافية، ص 72 و 73.

[64] النصايح الكافية، ص 58، 64، 77 و 78.

[65] سورة توبه، آيه 100.

[66] تاريخ يعقوبي، ج 2، ص 216 تاريخ ابي الفداء، ج 1، ص 190. مروج الذهب، ج 3، ص 64 و تواريخ ديگر.

[67] تاريخ يعقوبي، ج 2، ص 243. تاريخ ابي الفداء، ج 1، ص 192. مروج الذهب، ج 3، ص 78.

[68] تاريخ يعقوبي، ج 2، ص 224 تاريخ ابي الفداء، ج 1، ص 192. مروج الذهب، ج 3، ص 81.

[69] تاريخ يعقوبي، ج 3، ص 73.

[70] اذا ما جئت ربك يوم حشر فقل يا رب خرقني الوليد (مروج الذهب، ج 3، ص 216).

[71] ر.ك: بحث امام شناسي همين كتاب.

[72] معجم البلدان، ماده «قم».

[73] مروج الذهب، ج 3، ص 217 _ 219. تاريخ يعقوبي، ج 3، ص 66.

[74] بحار، ج 12 و ساير مدارك شيعه.

[75] تاريخ يعقوبي، ج 3، ص 84.

[76] تاريخ يعقوبي، ج 3، ص 79. تاريخ ابي الفداء، ج 1، ص 208 و تواريخ ديگر.

[77] تاريخ يعقوبي، ج 3، ص 86. مروج الذهب، ج 3، ص 268.

[78] تاريخ يعقوبي، ج 3، ص 86. مروج الذهب ج 3، ص 270.

[79] تاريخ يعقوبي، ج 3، ص 91_96. تاريخ ابي الفداء، ج 1، ص 212.

[80] تاريخ ابي الفداء، ج 2، ص 6.

[81] تاريخ يعقوبي، ج 3، ص 198. تاريخ ابي الفداء، ج 2، ص 33.

[82] بحار، ج 12، احوالات حضرت صادق (ع).

[83] قصه جسر بغداد.

[84] آغانی ابي الفرج، قصه امین.

[85] تواریخ.

[86] تاریخ ابي الفداء و تواریخ دیگر.

[87] به تواریخ مراجعه شود.

[88] الحضارة الاسلاميه، ج 1، ص 97.

[89] مروج الذهب، ج 4، ص 373. الملل و النحل،

ج 1، ص 254.

[90] تاريخ ابي الفداء، ج 2، ص 63 و ج 3، ص 50.

[91] ر.ك: تواريخ كامل، روضة الصفا و حبيب السير.

[92] تاريخ كامل و تاريخ ابي الفداء، ج 3.

[93] تاريخ حبيب السير.

[94] تاريخ حبيب السير و تاريخ ابي الفداء و غير آنها.

[95] روضات الجنات و رياض العلماء به نقل از ريحانة الادب، ج 2، ص 365.

[96] روضات و كتاب مجالس و وفيات الاعيان.

[97] روضة الصفا و حبيب السير و غيره.

[98] روضة الصفا و حبيب السير.

بسمه تعالی

جَاهِدُوا بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ

با اموال و جان های خود، در راه خدا جهاد نمایید، این برای شما بهتر است اگر بدانید.

(توبه : 41)

چند سالی است که مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه موفق به تولید نرم افزارهای تلفن همراه، کتاب خانه های دیجیتالی و عرضه آن به صورت رایگان شده است. این مرکز کاملاً مردمی بوده و با هدایا و نذورات و موقوفات و تخصیص سهم مبارک امام علیه السلام پشتیبانی می شود. برای خدمت رسانی بیشتر شما هم می توانید در هر کجا که هستید به جمع افراد خیراندیش مرکز بپیوندید.

آیا می دانید هر پولی لایق خرج شدن در راه اهلبیت علیهم السلام نیست؟

و هر شخصی این توفیق را نخواهد داشت؟

به شما تبریک میگوئیم.

شماره کارت :

6104-3388-0008-7732

شماره حساب بانک ملت :

9586839652

شماره حساب شبا :

IR390120020000009586839652

به نام : (موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه)

مبالغ هدیه خود را واریز نمایید.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آواده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک 129/34 - طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: 03134490125

دفتر تهران: 021 - 88318722

بازرگانی و فروش: 09132000109

امور کاربران: 09132000109



مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

گامی

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

